

چکیده مقالات برگزیده

سال ۱۳۸۲

وجود و حضور در کتاب المشاعر حکیم ملاصدرا

کریم مجتهدی

بطور کلی از آنجا که تأمل فلسفی براساس نوعی علم مرکب تحقق می‌یابد، آن به نحوی مستلزم فاصله‌گیری از اشیاء و امور خارجی است؛ با توجه به معقولات ثانویه که عملاً آلات و ادوات هر نوع تأمل فلسفی است، می‌توان حتی نه فقط از انتزاع، بلکه از انتزاع مضاعف صحبت به میان آورد. ولی باینحال در این صورت نیز ذهن به ناچار ارتضاء به وجود می‌دهد و تفکر عمیقاً آن را اقتضاء می‌نماید. به سخن دیگر فاصله‌گیری ارادی از وجود، باز، خوض در آن و روبرو شدن با آن است. «فکر می‌کنم» خواه به معنای دکارتی کلمه، خواه به هر معنایی که تصور شود، ذهن را در هر صورت با هستی مرتبط می‌سازد، حتی اگر این هستی فقط هستی «من» متفکر باشد. البته در این فرآیند، الزاماً ماهیت نهائی هستی آشکار نمی‌شود و گوئی همیشه در مورد آن پیوسته انکشاف همراه با اختفاء است و بالعکس. هستی، خود رامحرز می‌دارد، بدون اینکه به تمامه به شناخت درآید. از این لحاظ در تفکر فلسفی، حتی در قدیمترین صور آن - مثلاً در نظرگاه پارمنیدس - وجود بمعنایی حضور تام است، ملئی که دلالت به نوعی وحدت و تمامیت می‌کند، بدون اینکه واقعاً بتوان برای آن حدّ و نهائی تصور کرد و یاورای وجود، جز وجود به چیز دیگری قائل شد. البته از طرف دیگر می‌توان تصور کرد که مفهوم «حضور»، هستی و شناخت را بهم نزدیک می‌کند؛ گوئی مفهوم حضور درجه‌ای از وجود را با درجه‌ای از شناخت متحد می‌نماید و مراتب آنها را - اندکی به سبک افلاطون - دو به دو، باهم مطابقت می‌دهد.

اگر حکیم ملاصدرا از زیادت محض وجود برماهیت سخن گفته است، می‌توان تصور کرد که مفهوم «حضور» بدون اینکه این زیادت را انکار نماید، موجب می‌شود که ما اعتقاد او را به «وحدت تشکیکی» بهتر بفهمیم، زیرا در غیر این صورت شاید «اصالت محض وجود» با جنبه «تشکیکی» آن متناقض و یا در هر صورت نامتناسب بنظر آید. از این لحاظ، حضور همان تشکیک درجات وجود است و نه فقط به مانند «نور» - در نزد سهروردی - ما را باطیفی از بروز تدریجی امور روبرو می‌سازد، بلکه مراحل سیر نفسانی را نیز براساس شناخت تدریجی و باذهنی که بیش از پیش به اشتداد حضور ارتقائی خود وقوف پیدا می‌کند، ما را در مسیر درجات استکمال از مبدأ تا معاد قرار می‌دهد.

البته اگر نور وسیله‌ای برای رؤیت اشیاء محسوس است، حضور بمعنایی که در اینجا مطرح است، متکی شدن به قوه خیال محض است و از این لحاظ میان مفاهیم نور و حضور و خیال، نوعی سخنیت پیدا می‌شود. با این توضیح که در واقع قوه «خیال» رابط میان نور و حضور می‌شود و بهمین دلیل از لحاظی حضور نور را می‌توان همان نور حضور تلقی کرد. البته از طرف دیگر همانطور که فقط مسأله دیدن به سبب نور مورد نظر نیست، بلکه در نور دیدن مطرح است، به همان صورت نیز منظور بهیچوجه حضور خیالی نیست بلکه منظور حضور در خیال محض است. در حکمت متعالیه ملاصدرا، احاطه همه‌جانبه وجود و جنبه تشکیکی آن، ضامن حرکت جوهری نفس و بقای معادی آن است؛ حتی اعتقاد به معاد جسمانی بیش از پیش در جهت ملموس سازی همین مطلب است.

با گزارشی که با عنوان نوشته حاضر ارائه خواهد شد، نگارنده سعی خواهد کرد، بنحو اختصاصی‌تر، همین مسائل را براساس کتاب «المشاعر» حکیم ملاصدرا مورد تحلیل و بررسی قرار دهد.

والسلام

انسان کبیر و عالم صغیر

سید یحیی یشربی

۱. تعریف مسئله.
۲. سابقه مسئله. از دوران باستان، تا عصر تنظیم عرفان نظری، در تعالیم عرفای اسلام.
۳. مبنا و دلایل مسئله، از دیدگاه پیشینیان و عرفای اسلام.
۴. نتایج و اهداف مورد نظر، از لحاظ هستی شناسی و معرفت شناسی.
۵. نقش و جایگاه این مسئله در تعالیم، ملاصدرا، با ذکر تفاوتها و امتیازات.
۶. ارزیابی مسئله از جهت:

الف. مبانی و دلایل

ب. نتایج و اهداف

ج. کار خاص ملاصدرا در این زمینه.

انسان شناسی دو گانه

محمد تقی فعالی

یکی از مباحثی که صدرالمآلهین در موارد متعددی مطرح کرده است، مبحث انسان شناسی است. مسئله وجود ذهنی، نگاهی خاص به انسان را القاء می کند. حرکت جوهری در نفس زاویه دیگری از نگرش به انسان را به تصویر می کشد. انسان شناسی را از لایه لای جوهر و عرض هم می توان دید اما پیش از همه نفس شناسی صدرایی است که نقشه انسان شناسی را کامل می کند و ملاصدرا بر این اساس معاد شناس می کند. اما اگر با دیدی عمیقتر بنگریم سراسر فلسفه صدرایی انسان شناسی است و هر بخشی و هر مسئله ای شأنی و بعدی از انسان را واضح و بر ملا می کند. واقعیت آنست که انسان شناسی صدرایی تشکیکی است. او از انسان شناسی فلسفی آغاز می کند و در نهایت به انسان شناسی عرفانی نائل می گردد و این امر به سراسر حکمت متعالیه حاکم است. سیر هر بحثی از ساده به پیچیده، از سهل به دشوار، از محسوس به معقول، از کلام به فلسفه، از فلسفه به عرفان و در نهایت از عرفان به قرآن است و این مهمترین ویژگی «حکمت متعالیه» است.

ملاصدرا همانند بوعلی از انسان شناسی فلسفی آغاز می کند. از نظر او نفوس ارضی، کمال اول برای جسم طبیعی است که به سه نفس نباتی، حیوانی و انسانی منقسم است. نگاه فلسفی بعد از بیان نفس به بیان ویژگیهای آن می پردازد از آنجمله اینکه نفس جوهر است، حادث است و جامع قوا می باشد و نیز فساد پذیر است. ملاصدرا با مطرح کردن قاعده ای بسیار مهم و آن اینکه نفس در حدود روحانی و در بقاء جسمانی است پلی به انسان شناسی عرفانی می زند در این نگاه انسان صورت الهی به کون جامع، نفخه رحمانی و جهان کبیر است.

فرشتگان برانسان رشک می برند چون انسانی جامع صفات جلال و جمال است انسان دو قوس نزول و صعود می پیماید و آسمانی می گردد حقیقت انسان در حقیقت جهان که آخرت است تجلی می کند و تا مقام عظمای ولایت در سفر اول و تا رسالت در سفر چهارم پیش می رود. ملاصدرا انسان متعالی را حکمت متعالیه بعنوان مظهر اسم اعظم تلقی می کند.

سابقه معرفتی ملاصدرا در مقوله انسان کبیر عالم صغیر

طوبی کرمانی

انسان شناسی ملاصدرا با آنکه وجهی فلسفی دارد، اما صبغه عرفانی به خود یافته و متأثر از عرفان ابن عربی و صدرالدین قونوی می باشد. تأثیر آیات قرآن بر دیدگاه ملاصدرا نیز بوضوح دیده می شود. اما طبیعی است که غلبه بحث انسان شناسی وی با مباحث فلسفی بوده و از آنجا که مبنای فلسفه صدرا «هستی شناسی» و «وجود شناسی» است، انسان شناسی او نیز در همین راستا قابل بررسی می باشد.

به اعتقاد صدرا وجود امری است ذو مراتب و عالم و انسان هر یک مرتبه ای از وجودند. عالم جزئیات بسیاری دارد و انسان نیز دارای دو ساحت کلی نفس و جسم می باشد. انسانیت انسان و مقام و رتبه او به همان نفس وی می باشد.

از نظر ملاصدرا، این حقیقت انسان است که بصورت همه عالم ظاهر گشته و بسبب این جامعیت، مستحق خلافت گشته است، زیرا که خلیفه باید به صورت مستخلف باشد و این است معنی «خلق الله آدم علی صورته». از آن طرف جهان نیز مانند انسان یک شخص معین است. و چنانچه انسان را بدنی و روحی است و حیات و کمال بدن مترتب به روح است و بدن بیروح بمثابة جماد است، عالم نیز نسبت به انسان مانند بدن است و انسان روح او. زیرا چنانچه کمال و معرفت جسم بواسطه روح است، معرفت و شناخت و کمال حقیقی عالم بسبب انسان است؛ چه اینکه معرفت حقیقی از غیر انسان حاصل نیست و کمال تمام موجودات آن است که خود را به مرتبه انسان برسانند و در صورت انسانی به کمال معرفت که غرض ایجاد است، فایز گردند.

تمامت عالم در نشأة انسانی به کمالی که مقصود ایجاد است وصول یافته اند و هر جزوی از اجزای عالم، مظهر اسمی از اسماء الهی است. و مظهر جمیع اسماء، بغیر از انسان نیست چه انسان مظهر اسم الله است که جامع جمیع اسماء است. و مظهر مجموع صفات الهی غیر از انسان نیست و از این جهت عالم را پیش از وجود جامع کونی انسان بیروح قرارداد، زیرا که مرآت حضرت ربوبی غیر از انسان نیست. و چنانچه روح و حقیقت همه اسماء اسم کلی الله است، روح و حقیقت عالم «انسان کامل» است که مظهر اسم الله است.

از همین طریق صدرا خلیفه الهی انسان کامل را به اثبات می رساند و جهان را که مثل یک شخص است «انسان کبیر» و انسان را از آن جهت که خلاصه و حقیقت و منتخب همه است. جهانی علی حده می شمرد.

کلید واژه ها:

وجود، نفس، انسان کامل، انسان کبیر، عالم صغیر، خلیفه الله

ربط معرفت به جهان صغیر و جهان کبیر در دیدگاه صدرالمتألهین

سعید رحیمیان

صدرالمتألهین براساس حدیث معروف «من عرف نفسه فقد عرف ربه» حلّ برخی معضلات فلسفی را با رجوع به انسان بعنوان جهان صغیر میسر می‌داند: بتعبیر او معرفت نفس نردبان شناخت خدای سبحان است (اسفار ج ۸ ص ۲۲۴)؛ انسانی که نمونه مختصری از جهان کبیر و فعل خداوند است، خود آگاهی و خود شناسی (معرفت نفس) نه تنها کلید پی بردن به افعال حق بلکه راه وصول به معرفت صفات متعالی او و نحوه تحقق این صفات نیز هست (همان ج ۶ ص ۲۹۸). در این مقاله به ابعاد گوناگون معرفت نفس و نقش آن در معرفت ربّ و افعال حق (جهان کبیر) پرداخته می‌شود. برخی از این ابعاد بدین قرار است.

وصول از طریق معرفة النفس به:

۱. وجه جمع بین تعزیه و تشبیه در صفات باری تعالی
۲. فهم نحوه وحدت کثیر و تکثر واحد: ظهور واحد در مظاهر گوناگون در ناحیه افعال.
۳. فهم نحوه وحدت کثیر و تکثر واحد: در ناحیه صفات.
۴. وجه شناخت قاعد: بسیط الحقیقه.
۵. وجه درک مفهوم فیض و فاعلیت ایجاد.
۶. نحوه سلطه حق و ملائکه بر عالم و اقتدار ایشان بر ابداع اشیاء.
۷. فهم نحوه علم و اراده حق و اعمال آن در عالم.
۸. درک نحوه معیت قیومیّه حق با افعال و خلق خویش

و ...

حاصل آنکه درک خلافت الهی و آینه حق نما بودن انسان و بر صورت رحمان بودن وی مبتنی بر درک وجوه

مزبور است.

نظری به مباحث «انسان کبیر و عالم صغیر»

در مکتب ملاصدرا

جلیل مسگرنژاد

موضوع «انسان کبیر و عالم صغیر» دارای جهات و ابعاد متنوع در مباحث: وجود (هستی) شناسی، انسان شناسی، معاد شناسی و امام شناسی... است که در مجموع در برگیرنده اهم مباحث فلسفی و کلامی و عرفانی است. برای پی بردن به عمق موضوع، این دو آموزه باطنی در پیش از یونان در آیینهای گنوسی با تعبیر «اسرار کبیر» و «اسرار صغیر» که اولی راهی برای بازگشت به کمال نخستین که با هیبوط از دست رفته و دومی راهی برای معرفت و تکمیل قوه درک آدمی است. این غایت نهایی و یگانه درجهان مسیحیت «خدا گونگی»، در هندوئیسم «یوگا» و «موکشا» و در بودیسم «نیروانا» نامیده اند؛ بگذریم چون بحث مقید به مکتب ملاصدرا است، لازم است یادآور شویم که زمان حکیم متاله (در شیراز و اصفهان و سپس در کاشان و قم و تهران)، یکی از ادوار جالب جهان اندیشه در اسلام است که در ایندوره ها دیدگاههای متفاوت در فلسفه و کلام و عرفان با نوعی، همجوشی بهم می پیوندند؛ هر چند مقدمات این کار از زمان ابن سینا و شاگردانش شروع شده و بعد از پشت سر نهادن باباافضل و خواجه نصیر به قطب الدین شیرازی و از و به قوشچی (علاء الدین علی بن محمد سمرقندی متوفی ۸۷۹) و علامه دوانی (جلال الدین محمد بن اسعد. ف ۹۰۸) و خاندان دشتکی، بویژه غیاث الدین منصور (فوت: شیراز ۹۴۰ - ۴۸ یا ۴۹) و از نیان به سه حکیم، اساتید ملاصدرا، یعنی میرفندرسکی، میرداماد و شیخ بهائی و پدرش می رسد.

در ایندوره تلاش متفکرین در تلفیق و تحقیق اندیشه های کلامی متعددی است که احیاناً در لباس فقه و فتاوی جهان اسلام را به تفرق کشانده و تا رویارویی فرق گوناگون قرار داده است (بویژه در دوره تیمور و احفارش تا ظهور صفویه)

نکاتی را در مقاله بدان توجه شده است، تقریباً بعد از مقدمه عبارت است از:

۱. نظریه آغاز آفرینش...
۲. بحث ملاصدرا در معاد شناسی و گشایش راه برای معاد جسمانی (با استدلال).
۳. خود آگاهیهای انسان در مقابل آگاهیهای استدلالی.
۴. نظری به رسایل فلسفی.
۵. نظری به ابعاد اندیشه در انسان کامل؛ تعاریفی که درباره انسان کامل شده است.
۶. ملاصدرا و رساله «المظاهر الالهیه...».
۷. تصورات توزیع و تطبیق عالم با انسان.
۸. بحث صفات و ذات و ارتباط آن دو.
۹. اشاره به مبحث وجود و علم و یکی بود منشاء آن دو.
۱۰. مراحل هیبوط.
۱۱. حقیقت محمدیه (ص)
۱۲. نظری به نویسندگان و مباحثین درباره «انسان کامل»

۱۳. نظری به طراحیان دوره معاصر در ترسیم «انسان کامل».

۱۴. تصویری از انسان کبیر و عالم صغیر (سیره و شمایل).

چون بحثهای استدلالی در موارد فوق فرصت بیشتری می طلبد، جهتگیری در این مقاله بیشتر در ابعاد کشفی و ذوقی و عرفانی از یافته های ملاحظه‌شده است. که این حکیم الهی در اواخر عمر در رسایل خود بیشترین بها را به اینگونه نگرشها داده است.

بررسی تأملات تأویلی ملاصدرا در تبیین نسبت انسان با جهان

محمد بید هندی

در حکمت متعالیه ملاصدرا، انسان تنها موجودی است که دارای ماهیت مشخص و معین نبوده و همواره به طرف بینهایت فعلیتهای و امکانهایی که در پیش روی دارد، مفتوح و منکشف است.

از طرف دیگر فرض انسان بدون عالم و عالم بدون انسان امری غیر ممکن می باشد، بر همین اساس در هستی شناسی ملاصدرا، انسان و مراتب وجودی او متناظر و مطابق با عالم و مراتب وجودی آن است، بگونه ای که احکام هر یک در خصوص دیگری صدق می کند.

غایت سلوک معنوی و عقلی در فلسفه ملاصدرا، تبدیل انسان به عالم عقلی شبیه عالم عینی است، بگونه ای که با مشاهده و انکشاف درون خود، به مشاهده و انکشاف عالم و مراتب آن نایل آید.

ملاصدرا از طریق کشف و شهود و بکمک اصول فلسفه متعالیه بویژه اصل حرکت جوهری و اصل اتحاد عالم و معلوم توانسته نسبت انسان با عالم را بشیوه ای نو و بدیع تبیین و تحلیل نماید. بررسی این بعد از فلسفه ملاصدرا، موضوع این مقاله را تشکیل می دهد.

واژه های کلیدی: انسان، تأویل، عالم، حرکت جوهری، اتحاد عالم و معلوم، انسان کامل، ظاهر، باطن.

ابتکارات فلسفی ملاصدرا و نقش آنها

در نظریه انسان کبیر

رضا اکبری

در فلسفه ملاصدرا خداشناسی و انسان شناسی، پیوندی مستحکم یافته اند. و این هر دو در ساحت کلیتر هستی شناسی صدرایی از تلائمی قویم برخوردار شده اند. اینگونه است که نظریه ملاصدرا در باب انسان کبیر، در فلسفه او از جایگاهی بس رفیع برخوردار می شود و در پیوند با دیگر نظریات او در باب انسان شناسی، خداشناسی و هستی شناسی معنا می یابد. تلاش جهت فهم نظریه این فیلسوف بزرگ در باب انسان کبیر بدون آشنایی با دیگر اندیشه های او تلاشی بیحاصل است و ره به جایی نمی برد. آیا می توان بدون شناخت نظریه های اصالت وجود، وحدت وجود، تثلیث عوالم وجود و ترتب تشکیکی آنها، تثلیث ساحات وجودی انسان و ترتب تشکیکی آنها، قوس نزول و صعود وجودی، حرکت جوهری، اتحاد عاقل و معقول، نوعیت نوع بواسطه فصل اخیر آن، وجود بودن فصل اخیر، و نفی نظام جنسی و فصلی ارسطویی و لوازم آن به شناختی هرچند اندک از نظریه ملاصدرا در باب انسان کبیر دست یافت؟ پاسخ این سؤال، بدون تردید، منفی است. هر یک از این نظریات که از ابتکارات فلسفی ملاصدراست، جایگاهی خاص را در نظریه او در باب انسان کبیر به خود اختصاص داده است و شناختی دقیقتر از انسان را در اختیار ما می نهد. در این مقاله، سعی بر آن است تا نقش هر یک از این نظریات را در نظریه ملاصدرا در باب انسان کبیر نشان دهیم و با این کار به فهمی عمیقتر از این نظریه در اندیشه او، دست یابیم. چنین کاری، زمینه طرح مباحث عمیقتر را در باب این نظریه و دیگر نظریات صدرالمتألهین شیرازی فراهم می آورد.

انسان کامل و نظام اکمل

بهره های فلسفی صدرا از نظریات عرفانی

رضا محمدزاده

بیشک صدرالمتألهین شیرازی یکی از ژرف اندیشترین فلاسفهٔ مسلمان است که توانسته در جهت تأیید و تحکیم مکتب فلسفی خویش از تفکرات اندیشمندان بزرگ بشری بنحوی شایسته بهره برداری نماید. این بهره برداری از حوزه های مختلف فکری همچون فلسفه های پیشین، عرفان، کلام، سنت و شریعت، علوم طبیعی ... صورت گرفته است. نظریهٔ انسان کبیر (انسان کامل) عارفان نیز تا حد زیادی در تبیین نگرشهای فلسفی صدرا (بویژه در مباحث مربوط به نفس) مورد استفاده قرار گرفته است. در این مقاله تلاش می شود ضمن تأکید به برخورداری صدرا از رویکرد مثبت به اندیشه ها، مواضع مختلفی که وی در آنها از این نظریهٔ عرفانی برای تبیین دیدگاههای فلسفی خویش استفاده نموده مطرح گردد و بدینترتیب هم نقش صدرا بعنوان فیلسوفی آشتی دهنده میان آراء بشری روشنتر شود (کثرت اندیشه ها در عین حال بنوعی وحدت ارجاع گردد) و هم تنوع منابع فکری وی در مقام کشف و نیز میزان تأثیر آن در مقام داوری تا حدی روشن و آشکار گردد.

انسان شناسی در افق اندیشه های

حکمی_ عرفانی ملاصدرا

محمد جواد رودگر

نوع نگاه صدرالمتهلهین در شناخت و سنجش انسان نگاهی جامع و برگرفته از آیات قرآنی و احادیث و روایات اسلامی است که پشتوانه فکری و تئوریک (فلسفی - عرفانی) نیز برای آن تعبیه و تبیین نموده اند و آن نگرش مبتنی بر یک گزاره دقیق و همه جانبه است!

«انسان موجودی تک ساحتی است که دارای درجات و شئون و مراتب متنوع و متکثر است» تشکیک پذیری و ذومراتب بودن انسان هم در تکوین و خلقتش از خاک تا انسان شدن (انسان فیزیکی و تمام عیار) و هم در تشریح از خود تا خدا و از خاک تا فوق افلاک استکمال وجودی داشتش (انسانیت تکامل یافته) قابل تشریح و اثبات پذیر می باشد. و پشتوانه نظری و علمی آن تئوری «انسان جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» است بر مدار اصالت وجود، تشکیک وجود و حرکت جوهری اشتدادی است.

و پشتوانه و حیانش (قرآنی - روایی) آیات ۱۲-۱۴ مؤمنون، ۵-۷ حج، آیات تعالوا، اسراء، معراج، لعلهم یرشدون، «تدافلح من زکیها» و ... می باشد.

لذا انسان شناسی صدرائی بر پایه نقل، عقل و کشف یا وحی، برهان و عرفان از یک ترکیب جامع نگرانه برخوردار می باشد.

انسان کبیر و عالم صغیر است

سوسن آل رسول

صورت خلق و حق در او واقع ذات حق و	آدمی چیست برزخی جامع نسخهٔ مجمل است مضمونش صفات بیچونش
مشمول بر حقایق ملکوت ظاهرش خشک لب به ساحل فرق که نه در ذات او بود پیدا ^(۱)	متصل با دقایق جبروت باطنش در محیط وحدت غرق یک صفت نیست از صفات خدا

انسان کبیری که محققان از آن نام برده اند، انسان کامل جامع جمیع مراتب است که مظهر و تجلیگاه صفات الهی است، انسان کاملی که اصل تعیین او از مقام احدیت است، و به مراتب واحدیت و عوالم عقول طولی و عرضی و عوالم و مراتب عالم مثال و عالم اجسام مادی احاطه دارد. در هر مرتبه ای به اعتباری عین آن مرتبه و به اعتباری غیر آن است.

مبحث انسان کامل و به تبع آن انسان کبیر در موارد اشتراک حکمت متعالیه صدرایا با دیدگاه وحدت وجودی ابن عربی است. هرچند آنچنان که ملاصدرا با مبانی دقیق فکری و عقلی خود، به شرح بعضی زوایای مبحث پرداخته ابن عربی و شارحان وی بدان نپرداخته اند، و لیکن وجوه مشترک این دو طرز فکر آنچنان بسیار است که شاهد تطابق بسیاری از قسمت ها، بالاخص نتایج و آثار بحث می باشیم.

ما در این مقاله سعی داریم آراء عبدالرحمن جامی یکی از بزرگترین شارحین و مروجین اندیشه های ابن عربی که ۲ قرن قبل از ملاصدرا می زیسته، دربارهٔ موضوع مورد بحث، از لابه لای آثار متعدد او استخراج کرده، تا محققان با مقایسهٔ آنها با آراء صدرالمتألهین، تشابه و ریشه داشتن کامل آن در این را بطور در کامل و بوضوح مشاهده کنند.

انسان کامل، چکیده عالم هستی

مقصود محمدی

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

نظریه «انسان صغیر و عالم کبیر» در واقع دو نظریه است. گرچه با هم ملازمه دارند، اما نظریه «عالم انسان کبیر است» بر نظریه «انسان عالم صغیر است» تقدم دارد. انسان ابتدا به تحقیق و شناسایی درباره موجودات عالم می پردازد. او در موجودات عالم، خود را مشاهده می کند و حقایق و روابط اجزاء عالم را با خود مقایسه می کند و آنها را می فهمد. عالم در نظر او بمنزله یک واحد شخصی انسانی است که همه اجزاء آن، مانند اعضاء یک پیکرند.

او بعد از آشنایی نسبی با موجودات عالم، در می یابد که معما خود انسان است که اگر خود را بشناسد، حقیقت هستی را نیز خواهد شناخت. زیرا که «انسان عالم صغیر است» همه حقایق عالم در او جمع است و او خلاصه و چکیده عالم خلقت است و از حضرت علی علیه السلام می آموزد که:

أترعم أنک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الأكبر

بأحرفه یظهر المضممر

فأنت الكتاب المبین الذی

انسان شناسی صدرالمتألهین

علی الله بداشتی

با توجه به اهمیت انسان شناسی در حکمت متعالیه صدرالمتألهین، نویسنده کوشیده است با توجه به مبانی فلسفی او در هستی شناسی و معرفت شناسی حقیقت انسان را از حیث جسم و جان یا روح و بدن معرفی کرده و تعامل نفس و بدن را از جهت هستی شناسی، یعنی پیمودن مراتب وجود و از حیث معرفت شناسی، یعنی جایگاه نفس و قوای حسی در معرفت و تأثیر معرفت بر نفس بررسی کند. حاصل این بررسی تعیین نقش معرفت در تکامل نفس و رسیدن به درجه انسان کامل از حیث علم و عمل است.

کلید واژه ها: انسان شناسی، نفس، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء، تجرّد نفس، مراتب نفس، علم، حکمت عملی و سعادت.

معنا داری و هراس از پوچی

اعلی تورا

در این مقاله با ذکر مقدمه ای کوتاه دربارهٔ علل احساس پوچگرایی، به جنبه های فلسفی احساس معنا داری پرداخته شده است. برخی از فیلسوفان مغرب زمین که نگاهی تلخ و تهی و پوچ به هستی دارند، هیچ انگیزه ای برای حیات خود در عالم نمی بینند. در این مقاله به ذکر علل احساس پوچگرایی پرداخته شده است که عبارتند از:

- ۱) دستاوردهای علم جدید (scientism)
- ۲) عدم توجه به واقعیت و حقیقت هستی بطور مجموعی (کل نگری)
- ۳) در ذیل عنوان «هستی، انسان، معنا» اشاره شده است به اینکه عالم یک کل و مجموعه است و این انسان است که می تواند معنای آن را فهمیده و به آن معنا بخشند همچنین نیز نظریه ارسطو در باب تقسیم صورت و ماده و اینکه صورت را معنا فرض نموده و ماده را وجود و وجود نمی تواند بدون معنا ذکر گردد مطرح شده است نیز همچنین نظریه افلاطون که مثل اصل و معنای این پدیده ها هستند توضیح داده شده است. و نیز نظریه معناداری عالم در قرون وسطی و در فلسفه های جدید که ملاک معناداری را حس و انطباعات حسی می گویند ذکر شده و اینکه در فلسفه های جدید عالم فقط به عالم حس و طبیعت تحلیل یافته است و عوالم فوق طبیعت محو گردیده اند اشاره شده است. در ادامه تحت عنوان «تیلیش، خدا، معنای هستی» نظر فیلسوفان معاصر چنین آمده است: خدا پاسخ سؤالی است که در تناهی انسان نهفته است. خدا نام چیزی است که دلبستگی نهایی انسان را تشکیل می دهد.

در قسمت دوم مقاله نظر فلاسفه اسلامی مثل ابن سینا و صدرا ذکر گردیده است، صدرا معتقد است که وجود مساوق با خیر و کمال است. «واجب الوجود، واجب من جمیع الجهات و الحیثیات» است مراد از خیر همان معانی و کمالات است.

از آنجا که در همه فیلسوفان، نظریه الهیات مبتنی بر وجود شناسی ایشان است، از اینرو صدرا و پل تیلیش اجزای مقدم وجود را از دیدگاه خود ذکر می کنند آنگاه الهیات را بر آن مبتنی می نمایند. صدرا پس از مباحث اصالت وجود، تشکیک وجود و تقسیم وجود به عینی و ذهنی، واحد و کثیر، اشتراک معنوی وجود، تقسیم وجود به مستقل و رابط و رابطی مباحث الهیاتی خود را در اثبات واجب تعالی، نفس و معاد در چهار جلد اسفار ذکر می کند. از دیدگاه صدرا و تیلیش وجود از معنا جدا نمی باشد بنابراین الهیات بر وجود شناسی خاص هر کدام بنا نهاده شده است. در تمه بحث، نظریه خواجه نصیر طوسی و ابن سینا دربارهٔ موضوع فوق ذکر گردیده است.

معرفت شهودی و اینهمانی جهان درون و بیرون

سید عباس حسینی قائم مقامی

درباره نسبت جهان درون (انفس) و جهان بیرون (آفاق)، با وجود آنکه سخن کم گفته نشده، لیک همچنان نیازمند تأملات و مطالعاتی افزون است. این مقاله بر آن است تا کارکردهای شناختی این رابطه را مورد تأمل قرار داده و نقش آن را در شکلگیری تجربه عرفانی و معرفت شهودی بررسی نماید. تردیدی نیست که عرفان، بخودی خود، امری کاملاً درونی است و بنابراین آگاهیهای برآمده از آن را «معرفت باطنی» نیز می نامند. این آگاهیها با آنکه ماهیتی درونی (subjective) دارند، اما آنچه که موضوع این شناخت و معرفت باطنی و درونی قرار می گیرد، پدیده های بیرونی (objective) و مجموعه جهان خارج است. تا زمانیکه میان درون و بیرون، نسبتی از نوع وحدت و اینهمانی برقرار نباشد، دستیابی به چنین نتیجه شناختی میسر نیست. «شهود» را «ادراک مستقیم» و یا «رؤیت ذات» پدیده ها دانسته اند. «ادراک مستقیم» به چه معناست؟ و چگونه تحقق می پذیرد؟ ادراک مستقیم، در مقابل «ادراک با واسطه» که محصول فرایند علم حصولی است قرار دارد. در علم حصولی سه عنصر اصلی و تعیین کننده وجود دارد. ۱- انسان به عنوان فاعل شناسایی (مُدْرک)؛ ۲- پدیده خارجی بعنوان متعلق شناسایی (مُدْرک)؛ ۳- مفاهیم واسطه که میان فاعل و متعلق شناسایی رابطه برقرار کرده و موجب «شناخت» می گردد. آیا «ادراک مستقیم» در شهود، صرفاً با حذف عنصر سوّم (مفاهیم واسطه) تحقق می پذیرد؟ شاید در نگاه نخست پاسخ به این پرسش، مثبت باشد لیک اینهمانی انسان و جهان به ما می آموزد که اساساً «درونی سازی» تنها راه شناخت ذات پدیده ها و ادراک مستقیم آنهاست. تا زمانیکه «جهان» بعنوان پدیده های بیرونی در برابر انسان قد برافراشته باشد، شهود و رؤیت ذات آن ممکن نیست. به هر میزان که فاصله «بیرون» و «درون» از میان برود و «بیرون» و «درون» باز تولید شود، شهود تحقق می یابد و اوج این درونی سازی به یگانگی و یکی شدن آنهاست. «شهود»، در یک وحدت تام رخ می دهد و این وحدت صرفاً با نفی «واسطه های شناختی» حاصل نمی گردد و اساساً آنچه که بعنوان «واسطه شناخت»، سومین عنصر از مؤلفه های تشکیل دهنده علم حصولی بشمار می آید، آنگاه حذف می شود که تعینات تمایز بخش و غیریت ساز فاعل شناسایی (مُدْرک) نیز نفی شده و اینهمانی عالم صغیر و عالم کبیر کشف شود.

در ادامه این گفتار، «شهود ذات» بعنوان پارادایم اصلی پدیدار شناسی «در نگاه فیلسوفانی چون هوسرل و هایدگر» مورد توجه قرار گرفته و به تفاوتها و اشتراکات آن با نظریه وجه خاص» و «راز وجودی» در نگاه ابن عربی اشاره شده است و ایبتنای همه آنها را بر اینهمانی جهان درون و بیرون مبتنی شده است. در بخش دیگر از مقاله به مسأله «قدرت عرفانی (ولایت)»، بعنوان دستاورد معرفت شهودی پرداخته، و تصریح شده است که تصرف و اعمال قدرت عارف در جهان و پدیده های خارجی جز با یکی شدن او با آنها و تبدیل به «جهان عینی» و طی فرایند درونی سازی ممکن نخواهد بود.